

بسمه تعالی

خدا در فلسفه مشاء

خلاصه و گردآوری از معین مرادی (dialectic.blog.ir)

منبع: کتاب بدایة الحکمه - علامه طباطبائی (ره)

قضایای حملیه: جملاتی که چیزی را به چیز دیگری نسبت می دهد.

موضوع: به جزئی از جملات حملیه میگویند که چیز دیگری را به آن نسبت میدهیم.

محمول: جزئی از جملات حملیه که به چیز دیگری نسبت داده می شود.

در منطق سه ماده برای تحلیل رابطه بین موضوع و محمول در قضایای حملیه وجود دارد.

- ۱- واجب: اگر محمولی برای موضوع واجب باشد. مانند: انسان ناطق است.
- ۲- ممتنع: اگر محمول برای موضوع ممتنع باشد. مانند: انسان ناطق جمع نقیضین است.
- ۳- ممکن: اگر محمول برای موضوع نه واجب باشد و نه ممتنع. مانند: حسن فقیه است.

سوال: آیا بجز این سه ماده ماده دیگری وجود ندارد؟

پاسخ: این سه ماده از دو دَورَان بین نفی و اثبات بدست م یآید:

- ۱- محمول برای موضوعش یا **واجب است** یا واجب نیست.
- ۲- اگر واجب نیست؛ یا **ممتنع است** یا ممتنع نیست.
- اگر نه واجب است و نه ممتنع، **ممکن است**.

حال بر اساس اینکه چرا یک محمولی برای موضوعش واجب یا ممتنع یا ممکن شده؛ سه دسته بندی متفاوت خواهیم داشت:

۱- بالذات: یعنی ذات موضوع اقتضا میکند که محمول برایش واجب یا ممتنع یا ممکن شود.

۱- واجب بالذات

۲- ممتنع بالذات

۳- ممکن بالذات

۲- بالغیر: یعنی عاملی غیر از ذات خود موضوع از خارج باعث این ارتباط باشد.

۱- واجب بالغیر

۲- ممتنع بالغیر

۳- ممکن بالغیر

۳- بالقیاس: یعنی ذهن در مقایسه با یک موجود دیگری خارج از موضوع، این ارتباط را می سازد.

۱- واجب بالقیاس

۲- ممتنع بالقیاس

۳- ممکن بالقیاس

نکته: از نه گانه فوق، ممکن بالغیر حائز معنا نیست...

- موضوع فلسفه اولی وجود است. لذا در قضایای فلسفی محمول مورد نظر مفهوم وجود است.

نکته مهم: در فلسفه اسلامی سه امر را بدیهی میگیرند:

۱- انسان موجود است.

۲- خارج از انسان موجوداتی وجود دارند.

۳- موجودات خارج از انسان توسط او قابل شناخت هستند.

در اطراف خود موجودات را حس میکنیم و وجود آن ها را یک واقعیت غیر قابل انکار می دانیم. از طرفی بر اساس قاعده علیت، هر موجودی علتی دارد. لذا از این نظر می توان زنجیری را مثال زد که از سقف آویزان مانده است. دانه آخر به دانه قبلی خودش متصل است و دانه قبلی هم به دانه قبلی و به همین ترتیب هر دانه ای به دانه قبل خودش متصل می باشد. اما نکته مهم اینجاست که این اتصال به دانه قبلی تا ابد نمیتواند ادامه پیدا کند چون در این صورت این زنجیر آویزان نمی ماند و به زمین می افتد (تسلسل باطل است). لذا با توجه به اینکه می بینیم زنجیر آویزان مانده (موجودات واقعا هستند و ثبوت دارند) عقل حکم میکند که نهایتا یکی از این دانه ها به سقف و نه به دانه دیگری متصل باشد (یکی از این علل دیگر علتی نداشته باشد). بر این اساس واجب میشود که علتی را علت العلل یا علت اول یا علت بی علت بنامیم.

پس علت العللی را یافتیم که واجب الوجود هم هست. اما موضوع اینست که آیا این علت واجب الوجود، بالذات است یا بالغیر یا بالقیاس؟

پاسخ: واجب بالغیر یعنی غیری بوده که وجود این موضوع را واجب کرده. این دقیقا همان علت تامه موضوع می باشد که با علت العللی موضوع مورد نظر ما تناقض دارد. وجوب بالقیاس نیز منحصر در تضایف یا رابطه علت و معلولی میشود.

تضایف یعنی ذهن چیزی را به موضوع الف نسبت دهد و بر اساس ارتباط موضوع الف با موضوع ب، چیز دیگری برای موضوع ب واجب شود. مثلا وقتی میگوییم کتاب الف بالای کتاب ب است، ناچارا کتاب ب هم پایین کتاب الف میشود.

روشن است که علت نداشتن علت العلل یک امر ساخته ذهن نیست؛ بلکه این را ذهن از واقعیت کشف کرده، در حالی که بالغیر و بالقیاس ساخته اعتبارات عقل می باشند و لذا در کل واجب الوجود مطرح شده حتما واجب الوجود بالذات است.

سوال: هر موجودی در اطراف ما یک وجود دارد و یک ماهیت. ماهیت واجب الوجود مورد نظر چیست؟

پاسخ: دو نوع ماهیت داریم:

۱- "ما يُقال في جواب ما هو" (آن چه در جواب چیستی می آید).

۲- "ما به الشئ هو، هو" (آنچه شیئی به واسطه آن است)

روشن است که معنای دوم اعم از معنای اول است. و اگر چیزی را فرض کنیم که صرف وجود است را نیز در بر میگیرد. در واقع معنای اول را ماهیت میگویند ولی دومی را هویت یا به تعبیری اُنیت می نامیم.

موضوع: واجب الوجود بالذات نمی تواند ماهیت به معنای اول داشته باشد:

مقدمه: قانونی در فلسفه هست که میگوید: "کل عرضی معلل" یعنی همه عرضی ها به علت نیاز دارند.

در ماهیت موجودات دو نوع ویژگی هست: ۱- عرضی - ۲- ذاتی

ذاتی: ویژگی های مقوم یک ذات را می گویند. یعنی آن فاکتورهایی که ذات را می سازند و اگر نباشند ذات به ذات دیگری مبدل میشود. برای مثال، انسان: جوهر، جسم، نبات، حیوان و ناطق است و اگر هر یک از این پنج گانه را بگیرد انسان به موجود دیگری تبدیل خواهد شد

عرضی: آنچه که سازنده ذات نیست و فقط به آن اضافه می شود. مثلا برای انسان، خنده و تعجب اعراضی هستند که گاهی به آن اضافه می شوند و گاهی در آن نیستند.

حال به سادگی روشن است که ذاتی یک شیئی برای آن شیئی نیاز به علت ندارد. مثلا کسی از حسن نمی پرسد که تو چرا رشد نباتی یا حرکت و اراده حیوانی داری؟ چون جوابش روشن است (هر انسانی این ها را دارد!) اما اگر حسن ناگهان بخندد و کسی سوال کند چرا خندیدی؛ سوال با معناییست.

اثبات:

هر موجودی یک ماهیت دارد یک وجود. در واقع در هر موجودی، وجود به ماهیت اضافه می گردد و به آن موجودیت میدهد. در واقع در این ایجاد، وجود یک امر عرضی به ماهیت می باشد لذا نیازمند علت است. (کلا ایجاد علت می خواهد).

اگر این اتفاق در واجب الوجود ما هم بخواهد بیافتد با علت العلل بودن آن منافات دارد؛ لذا در واجب الوجود مورد نظر نمی توانیم هم وجود داشته باشیم و هم ماهیت. از طرفی به خاطر اصل اصالت (آنچه واقعا دنیا را پر کرده) وجود و اعتباریت (ساخته ذهن بودن) ماهیت؛ واجب الوجود فقط می تواند وجود داشته باشد. لذا در کل واجب الوجود بالذات ما فقط وجود دارد.

سوال:

آیا همه وجود در این واجب الوجود است یا قسمتی از آن؟

روشن است که قسمتی از وجود در موجودات دارای ماهیت هست. یعنی موجودات مربوط به یک نوع هستند که در مرتبه ای از وجود قرار می گیرند. این واجب الوجود همه وجود است؛ همه وجود بدون هیچ کم و کاستی و عدمی و بدن هیچ چیزی که در دیگری باشد اما در این نباشد لذا دارای تمام کمالات مطلق و بری از تمام نقصان ها و اعدام است.

dialectic.blog.ir